



درآمد

بی تردید واقعیت منش و سلوک هر شخصیتی، بیش و پیش از هر عرصه ای، از محدوده زندگی مشترک وی بروز پیدا می کند؛ لذا داوری همسران از یکدیگر، از واقعی ترین ملاکها برای شناخت شخصیت آنهاست. در گفت و شنودی که می خوانید: سرکار خانم سیده فاطمه صدر «ام جعفر»، به بازگویی گفتنیهای جذابی از سیره همسر والامنش خویش پرداخته است که بی تردید از اسناد مهم در پژوهش پیرامون سلوک رفتاری آن شهید ارجمند است. لازم به تذکار است که این گفت و شنود در نامه «جامعه»، نشریه داخلی موسسه جامعه الزهرا در قم منتشر شده است.

«یادها و یادگارهایی از یک زندگی»
در گفت و شنود با همسر شهید

همراهی با او به افراد، آرامش و ظرفیت می داد...

می کرد. ایشان بر حضور قلب در نماز مراقبت کامل داشت. به گواهی افراد خانواده هر گاه ایشان مشغول نماز می شد، خانه مالا مال از عطر معنویت می گردید و آرامش و سکوت عمیقی فضا را پر می کرد. شهید دور از چشم جمعیت به نماز شب می ایستاد، شهبای رمضان تا همه اعمال و ادعیه مربوط به آن شب را تمام نمی کرد، به دفتر کار خود نمی رفت. در سایر مناسبات دینی نیز با وجود مشغله های زیاد به همین ترتیب عمل می کرد. زمانی که منزل ما به محاصره در آمد، به خصوص در ایام نزدیک به شهادت، فرصتی فراهم شد تا ایشان به شکلی عمیق تر و بیشتر به عبادت بپردازد. فکر می کنم کم شدن ارتباطات بیرونی، زمینه ای شد برای انقطاع الی الله.

گسترده کاری علمی و تألیفات شهید بزور کار حاکمی از مداومت جدی بر این امر است. لطفاً از نحوه مطالعه و بحثهای معظمه نکلانی را بفرمایید.

ایشان برای درس و نوشتن و مباحثه بیشتر کار فراموشی داشت. هر شب برای مباحثه به منزل آیت الله خوبی می رفت. یکی از شبها هوا بسیار سرد بود و سید مریض شده بود. من از ایشان خواهش کردم که آن شب به مباحثه نرود و در خانه استراحت کند تا بهبود یابد. در جواب گفت، «قرآن بیار تا استخاره کنم. آیه شریفه، «أر ر» انار اقبال لاهله امکنوا انی آتست ناراً لعلی آتیکم منها قبسی اوجد علی النار هدی» آمد. روزه به من کرد و گفت، «حالا چه؟ بروم یا نروم؟» من جواب دادم، «بروید، خدا نگه دارتان باشد.»

آیت الله صدر هنگام نوشتن و به دست گرفتن قلم، تا مطلب و منظورش را به جایی نمی رساند؛ سر از دفتر و نگارش بر نمی نماند. گاهی من به ایشان می گفتم، «وچی بر شما نازل می شود که این گونه با سرعت می نویسید؟» تبسم می کرد و می فرمود، «چنین فرض کنید!» درستی از شدت نوشتن سر انگشتانش متورم می شد. خمیری کرده بود و من آن را دور انگشتان ایشان می بیچیدم، اما آن هم اثری نداشت؛ ولی شهید همچنان به نوشتن ادامه می داد. زمانی که مشغول نوشتن بود، از هیچ سر و صدایی متأثر نمی شد. من سعی داشتم بچه ها را ساکت یا از اتاق پدر خارجشان کنم؛ اما ایشان می گفت، «هایشان کن! صدای آنها مرا اذیت نمی کند.»

در زندگی شخصی ایشان چه نکته بارزی توجه شما را بیش از هر چیز جلب می کرد؟

زهد ایشان برای من همیشه عبرت آموز بود. پس از ازدواج متوجه شدم که همه لباسهای وی عبارت است از یک عبا، یک کبا و یک دسداده سفید. پرسیدم، «باقی لباسهایتان کجاست؟» مادرشان با خنده گفتند، «نگفتم هسرت از بی لباسیت تعجب خواهد کرد؟» به ندرت لباس تهیه می کرد و به کمترین انگفا می کرد و می گفت، «مگر من چند جسم دارم که چندین لباس بدوزم و بخرم؟» در نهایت زهد می زیست و می گفت، «زندگی و معیشت مرجع باید مانند سایر طلبه های حوزه باشد.» پس از مرگیت چیزی به اثاث منزل اضافه نکرد و خانه به همان شکل گذشته باقی ماند. یکی از دوستان به ایشان ماشینی هدیه داد، ولی هیچ گاه از آن استفاده نکرد و دستور داد آن را بفروشد و پولش را بین طلبه ها تقسیم کند و برای خانواده مبلغی جزئی برداشت. هرگاه کسی لباس یا چیزی را به ایشان هدیه می داد، قبول و تشکر می کرد، سپس آن را به طلبه های نیازمند می داد. این برخورد از روی تکبر و خودخواهی نبود، بلکه از زهد و تقوای ایشان سرچشمه می گرفت. بیشتر وده های غذایش ساده و

حرم مطهر، شیخ در برابر ساعت حرم می ایستد و شاهد گریه و استغاثه ایشان می شود. اثران نیز پشت سر شهید می ایستد و گریه می کنند. یک نفر از شیخ می پرسد، «این سید چه می کند؟» شیخ می گوید، «او می داند در برابر چه کسی ایستاده است و از معنا و مضامین حقیقی زیارت، خبر دارد.»

شهید صدر بر خواندن زیارت روزانه امیرالمؤمنین (ع) نیز مداومت داشت و متن آن را حفظ بود. مطالب درسی و جزوات خود را به حرم می برد و در آنجا به مطالعه درسهایی می پرداخت. زمانی به علت بیماری یک هفته قادر به شرفیابی نشد، فردی به دیدن ایشان آمد و گفت، «در خواب حضرت امیر (ع) را دیدم که فرمود، پیغمبر محمد باقر چند روز است که برای مباحثه و درس نژدم نمی آید!» ایشان روزهای عاشورا را بسیار متأثر می شد و درون و ظاهری حزن انگیز داشت. او پیوسته سعی می کرد آن روز را در کربلا باشد. حتماً در این روز زیارت عاشورا می خواند و مقلت گوش می کرد و با صدای بلند می گریست. خانواده شهید به همراه ایشان تا ظهر عاشورا از خوردن امساک می کردند و از خوردن غذاهای لذیذ در آن روز پرهیز داشتند. روز شهادت امیرالمؤمنین (ع) نیز با کسی ملاقات نمی کرد. شهید هر شب پنجشنبه، مجلس عزاداری اهل بیت (ع) را در منزل برگزار می کرد و در سالروز شهادت حضرت امام موسی کاظم (ع)، سه شب روزه می خواند. خداوند متعال به ما چند دختر عطا فرمود. من نذر کردم که اگر خدا، بسری به ما بدهد، روز شهادت امام سجاد (ع) در منزل روزه بخوانیم و شله زرد بپزیم. الحمدلله سال دیگر خدا سید محمد جعفر را به ما داد و من هنوز به این نذر عمل می کنم.

آن شهید بزور کار از غم و اندوه خود تنها به خدا شکایت می برد و تنها با او مناجات می کرد. دردهای خود را تنها با او در میان می گذاشت و از او یاری می جست و در سختیها و گرفتاریها متوسل به ائمه اطهار (ع) می شد. چه بسیار لحظاتی که اعضای خانواده، او را در حال دعا و راز و نیاز با خدا و توسل به اهل بیت (ع) می دیدند. سید شهید، فرزندان خود را هم به این کار تشویق می کرد و به آنها می آموخت که شکایتها را تنها باید نزد خدا برد و کمک و یاری را تنها باید از او خواست.

زمانی که منزل به محاصره در آمد و اوضاع بر خانواده تنگ شد و آنها تنها ماندند، آنها را به خواندن دعا و توسل به اهل بیت (ع) دعوت

زندگی شما در عراق چگونه می گذشت؟

من پس از ازدواج از ایران به عراق منتقل شدم. دوری و فراق از خانواده و تفاروت زیادی که بین آنجا و ایران بود، مرا رنج می داد. یک روز به حرم امیرالمؤمنین (ع) مشرف شدم و درخواست نمودم تا خداوند به من قدرت و تحمل شرایط سخت زندگی را بدهد. پس از زیارت، احساس عجیبی به من دست داد. با خود گفتم، «من با یک شخصی عادی زندگی نمی کنم، بلکه با یکی از اولیای خدا و رهبری دانشمند و بزرگ ازدواج کرده ام.» پس از آن دعا و زیارت، آرامشی خاص و ظرفیتی بزرگ در برابر همه سختیها در خود احساس کردم و برای اجرای تمام اوامر ایشان با کمال رضایت و خوشحالی حاضر بودم. من متولد شهر مقدس قم هستم و تا ۱۹ سالگی در قم زندگی می کردم.

از نحوه برخورد و رفتار شهید صدر در منزل بر ایمان بگویید. ایشان در خانه بسیار مهربان و با طولف و قدر دان بود. برای مادر، فرزندی نیکوکار، برای خواهر، برادری دوست و برای همسر، شوهری مهربان و برای فرزندان نیز پدری مهربان و دلسوز بود. تا آخرین لحظه زندگی مبارکش همچون فرزندی نمونه، فرمانبردار مادر بود. با ایشان مشورت می کرد و به آرای او اهمیت می داد. در کنار خواهر می نشست و نوشته هایش را با او مرور می کرد و به سئوالش پاسخ می داد. مدتها از وقت خود را صرف کمک به خواهرش می کرد. به همسر خود احترام می گذاشت و از او قدر دانی و به احساساتش توجه می کرد. همیشه می فرمود، «دوست دارم شرایط و اوضاع و مشغله های زیاد را درک کنی و در صورتی که در جایی از من کوتاهی سر زد، مرا ببخشی.»

سید شهید با اولاد خود مهربان بود و به آموزش توجه داشت. هر گاه آنها بیمار بودند، هنگام رسیدن به خانه قبل از تعویض لباس نزد فرزند می رفت و از حالش جويا می شد و دست مبارکش را بر سر او می گذاشت و به نیت شفا، «سوره» (امی خواند. ما هم اکنون در پیروی از او برای شفا یافتن بیمار، سوره حمد را می خوانیم. با فرزندان همچون بزرگ ترها رفتار می کرد. با آنها صحبت می کرد و هیچگاه آنها را به کاری مجبور نمی کرد. همیشه التزام به نماز اول وقت را ندرک می داد و می فرمود: «من بچه ها را کم می بینم، بنابراین کارهای اشتباهشان را نزد خودشان برای من بازگو نکنید تا مجبور به سرزنشان نشوم. دوست ندارم فرزندانم مرا در حال سرزنش یا مجازات خود به یاد آورند.» فرزندان از بازگشت پدر به منزل خوشحال می شدند، با وجود سن کم متوجه شرایط سخت پدر بودند و می دانستند هر روز که سید به سلامت به منزل باز می گردد، غنیمت است و جای شکر دارد.

ارادت خاص شهید صدر با اهل بیت، گواه توجه عمیق وی به مضامین عالی و جایگاه رفیع خاندان رسالت است. شما که از نزدیک شاهد این حالتها یعنی بودید، صحنه هایی از آن را برای ما بازگو کنید. ایشان شهبای جمعه به زیارت سیدالشهدا (ع) شرفیاب می شد و بر خواندن زیارات مخصوص مثل زیارت شعبانیه و رجبیه مداومت داشت و حدود ده سال به طور پیوسته به زیارت حضرت ابا عبد الله (ع) می رفت؛ مگر هنگام بیماری شدید یا مشکلات امنیتی. ایشان بیشتر مواقع روزه بود. از ابتدای خواندن زیارت عاشورا چشمانش از اشک پوشیده می شد، بغضش می تریکید و محاسن شریفش زیر قطرات اشک خیس می شد، چنان که گاهی زائران حرم متوجه می شدند. یک بار که مرحوم شیخ جواد مغنیه و سید محمود خطیب، شهید را برای زیارت حرم ابا عبد الله (ع) همراهی می کردند، پس از ورود به





عادی بود. ایشان علاوه بر زهد در زندگی، به رعایت تساهلی بین عموم مردم در خوراک توجه داشت.

برخورد رژیم حکم عراق پس از مرجعیت با ایشان چگونه بود؟ پس از رحلت آیت‌الله العظمی آقای حکیم، شهید صدر با اصرار فراوان مردم برای تقلید روبرو شد و بناگزیر رساله عملی خود را منتشر کرد. ایشان قصد داشت با توزیع رساله عملی، توجیهی در مقابل بعضیها داشته باشد. مرجعیت شهید صدر با آرا و نظر به‌های ایشان در مورد تجدیدنظر و پیشنهادهای جدید و مؤثر در حوزه و درس و بحثهای آن و نیز توجه به وضع معیشتی طلبان، همراه بود. در این دوران با مشکلات و سختیهای فراوانی روبرو شد، ولی با توکل به خدا و صبوری که از اجدادش به ارث برده بود، همه آن مصائب را تحمل کرد. با وجود فشارهای زیادی که از طرف مزدوران بعثی به شهید صدر می‌رسید، وی به راه خود ادامه داد تا به مرحله‌ای رسید که بعضیها از جانب ایشان برای حکومت خودسخت نگران شدند و سه بار ایشان را به زندان بردند. هر بار ایشان می‌فرمود: «در راه رفتن احساس خوشی داشتم و امید به ملاقات خدا بسته بودم؛ ولی هنگام بازگشت، مسئولیت سنگینی را روی شانه‌های خود احساس می‌کردم.»

پس از آنکه حکومتیها از سازش پذیری ایشان مأیوس شدند و دانستند که موضع خود را تغییر نمی‌دهد، ایشان را به همراه خانواده محکوم کردند تا در منزل اقامت اجباری داشته باشند. حق ملاقات و رفت و آمد با هیچ کس را نداشتیم. این برنامه ده ماه طول کشید. شهید در این مدت مطالب جدید زیادی را به نگارش در آورد. بعضی از سوره‌های قرآن را حفظ کرد و به عبادت پرداخت. او تلاش می‌کرد تا خانواده را تسلا دهد و آنها را به صبر و حسن عقابت وعده می‌داد. یک بار ایشان سؤال کرد: «اگر خدای ناکرده شما را بزنند، ما چه کنیم؟» جواب داد: «شما خدای متعال را در آید و او از همه کس بهتر است. من نیز شما را به او می‌سپارم.»

همیشه چه‌هاش خندان بود. با وجود شرایط سخت و هراس‌آور، با ایمان قوی و عزم راسخ به خدا توکل می‌کرد و کاملاً خود را تسلیم او کرده بود. بارها می‌گفت: «شما می‌توانید بروید. صدام و عمالش، فقط مرا می‌خواهند و کاری به شما ندارند.» با این سخنان، دوستی و پیوند اعضای خانواده نسبت به ایشان بیشتر می‌شد. در سالهای آخر ضعیف و لاغر شده بود و به خاطر بالا بودن فشار خون، از بیشتر غذاها پرهیز می‌کرد.

آخرین دستگیری آیت‌الله صدر چگونه بود؟

وقتی قلندر صدام برای آخرین بار ایشان را با خود بردند، می‌دانست که این بار باز نخواهد گشت، چون بعضیها گفته بودند که ایشان را با خود به بغداد منتقل می‌کنند. با وجود این، ایشان با آرامش جواب داده بود: «من خیلی وقت است که آماده شهادتم.» هنگام رفتن رو به خانواده کرد و برای تسلی ما گفت: «هر انسانی بالاخره می‌میرد و

بیت‌الله

آیت‌الله صدر هنگام نوشتن و به دست گرفتن قلم، تا مطلب و منظورش را به جایی نمی‌رساند: سرز در دفتر و نگارش بر نمی‌داشت. گاهی من به ایشان می‌گفتم: «وحي بر شما نازل می‌شود که این گونه با سرعت می‌نویسید؟» تبسم می‌کرد و می‌فرمود: «چنین فرض کنید!» گاهی ای شدت نوشتن سر انگشتانش متورم می‌شد. خمیری درست کرده بود و من آن را در او انگشتان ایشان می‌پیچیدم، اما آن هم اثری نداشت؛ ولی شهید همچنان به نوشتن ادامه می‌داد.

مرگ دلایل متعددی دارد. ممکن است انسان به علت بیماری بمیرد یا ناگهان در بستر بمیرد، یا به هر شکل دیگری؛ ولی مرگ در راه خدا از همه مرگها بهتر و شریف‌تر است. اگر به دست صدام و عمالش کشته نشوم، بالاخره به خاطر بیماری یا هر علت دیگری خواهم مرد. اگر مرگ من، مصلحت یا فایده‌ای برای دین و تشیع داشته باشد، بهتر است با عزمی پایدار به سوی شهادت بنشایم... لحظه‌های آخر برای خانواده بسیار سنگین و غمگین بود.

تألیفات ایشان بیشتر به چه موضوعاتی اختصاص داشت؟ فعالیت‌های علمی و پژوهشی ایشان به چه نحو بود؟ آیا در حال حاضر مؤسسه‌ای به شکل رسمی روی تألیفات و کارهای تحقیقاتی آیت‌الله صدر کار پژوهشی انجام می‌دهد؟

بیشترین تألیفات شهید صدر در باب مسائل عقیدتی، فلسفی، اقتصادی، منطق، اخلاق و تاریخ بود. از آنجا که گروه‌های فکری منحرف در جامعه مشغول کار بودند و با کلمات فریبنده فکر و عقیده جوانان را به سوی افکار انحرافی و الحادی می‌کشاندند، شخص ایشان قسم یاد کرده بود تا زنده است از اسلام دفاع کند و برای ترویج و آشنایی بیشتر با دین ناب محمدی (ص) و آشنا کردن نسل جوان با تعالیم و مفاهیم صحیح اسلام تلاش و آنها را از جنگ دشمنان دین مبین خلاص کند.

آثار علمی ایشان دو ویژگی دارد: یکی دقت فوق العاده و عمق کم نظیر و دیگری احاطه بر تمام جوانب مسئله و فراگیری همه مباحث. در هر قسمت که وارد می‌شد، آن چنان گسترده و عمیق بحث می‌کرد که مشکل بود کسی بتواند باب جدیدی را باز کند. ایشان در علوم دیگری، غیر از فقه و اصول، با همان دو ویژگی وارد می‌شد و اقوال جدیدی را به روی طلبان می‌گشود و مباحث بدیع و ارزشمندی را مطرح می‌ساخت.

از سخنرانی‌های تخصصی شهید صدر (کنگره شهید صدر) مشغول انجام تحقیقات علمی روی تألیفات معظم له است و تا به حال ۱۶ جلد از دوره بیست جلدی مجموعه آثار علمی ایشان چاپ شده که عبارتند از:

۱. فلسفتنا، ۲. الأسس المنطقية للاستقراء، ۳. اقتصادنا، ۴. البنك الربوي في الاسلام، ۵. الاسلام بقوله النجاة: المدرسة الاسلامية؛ رسالتنا، ۶. دروس في علم الاصول (حلقة الاولى والثانية)، ۷. دروس في علم الاصول (الحلقة الثالثة)، ۸. المعالم الجديدة للاصول؛ غايه الفکر، ۱۰. بحوث في شرح العروة الوثقى، در چهار جلد، ۱۱. الفتاوى الواضحة، ۱۲. فکذ في التاريخ التشيع و الاسلام؛ بحث حول المهدی (عج)، ۱۳. المدرسة القرآنية: علوم القرآن (مقامات قرآنية متفرقة)، ۱۴. ائمة اهل البيت (ع) و دور هم في تحصين الرسالة الاسلامية.

دیگر آثار در دست چاپ عبارتند از: موجز احکام الحجج، تعلیقه علی مختصر منهاج الصالحین؛ تعلیقه علی مناسک الحج، التعلیقه علی صلاه الجمعة من کتاب الشرائع، ۲. منهاج الصالحین، ج ۱ و ۲، برخی از بخشهای جلد ۱۵، ۱۷ و ۲۰ برای اولین بار منتشر می‌شوند، ویژگی جلد ۱۷ نیز آن است که شامل مجموعه سخنرانیهای شهید صدر درباره حوزه است. تفکرات معظم له برای ایجاد زمینه‌های رشد فکری و معنوی علمی در همین جلد تبیین شده اند. علاوه بر این مجموعه، یک جلد به عنوان دروسهای رمضان شهید صدر منتشر خواهد شد که حاوی سخنرانیهای شهید صدر در ماههای مبارک رمضان سالهای ۱۳۸۰، ۱۳۸۴، ۱۳۸۹، ۱۳۹۱ ق است.

مشهور است که شهید صدر از هوش سرشاری برخوردار بودند. خاطراتی به یاد دارید که حکایت از این هوش سرشار داشته باشد؟

محمد علی خلیلی از همکلاسهای دوران مدرسه آیت‌الله صدر می‌گوید: «سید محمدباقر صدر بسیار باهوش و کم نظیر بود. معلمها او را به عنوان یک دانش آموز نمونه، کوشا، مؤدب و فرمانبر می‌شناختند. شخصیتش به گونه‌ای بود که همه از دانش آموزان گرفته تا معلمان و مدیران به او احترام می‌گذاشتند. او چنان با قدرت صحبت می‌کرد که انگویی برای تمام دانش آموزان و خانواده‌های آنان شده بود. با وجود سن کم، در هیئت‌های عزاداری سازمان یافته توسط مدرسه در روز عاشورا یا سالروز شهادت ائمه اطهار (ع) روی سکویی در صحن شریف کاظمین چنان با زبان دلنشین سخن می‌گفت که مردم با شور و اشتیاق در هیئت‌های عزاداری شرکت می‌جستند.»

دوست دیگری می‌گوید: «من هرچه در مدح و ستایش وی بگویم، باز هم کم گفته‌ام. او در میان دانش آموزان همتایی نداشت، به گونه‌ای که دانش آموزان اطراف او می‌نشستند و شهید محمدباقر برایشان به آرامی سخن می‌گفت. او سرتاپا آرامش و طمأنینه بود و

همگی با شگفتی به گفته‌هایش گوش فرا می‌دادند. شور و شوق ما برای فراگیری باعث شد تا بارها به گروه وی ملحق شویم. ما تا آن زمان تنها نام چند دانشمند از جمله ادیسون، نیوتن و... را شنیده بودیم؛ اما او از مارکسیسم، امپریالیسم و دیالکتیک و واره‌های فلسفی استفاده می‌کرد که برای ما ناشناخت بود. ما نمی‌دانستیم که بچه‌ها و کودکانی که گرد او جمع شده‌اند، آیا متوجه می‌شوند که سید باقر صدر چه می‌گوید یا نه؟! تمام هم و غمش این بود که ما متوجه سخنانش شویم و بفهمیم که از چه چیز سخن می‌گوید. انگار در آن سالها نذر کرده بود به جای بازی، آموزگار ما شود. شهید به واقع یک نابغه بود... سید مرتضی عسکری مدیر محترم مدرسه وی می‌گوید: «ایشان در یک سال، دو کلاس را طی کرد. گاهی که به علت بیماری یا مسافرت غیبت داشت، باز هم سر جلسه امتحان، بهترین و صحیح‌ترین جواب را می‌نوشت. از کودکی به کتاب و دفتر و قلم علاقه داشت. چندین بار که مادر بزرگوارش به دنبالش او می‌گشت، او را در گوشه‌ای از مدرسه مشغول مطالعه می‌یافتن یا تفکر می‌یافت.»

مادر شهید صدر می‌فرمود: «محمدباقر پس از آنکه مرحله ابتدایی را به اتمام رساند، معلوم شد که اصرار فراوانی برای پوشیدن عمامه دارد، یکی از بزرگان قاضی از ایشان خواست عمامه نگذارد. او می‌گفت: «زندگی طلبگی سخت و دشوار است. شهید صدر سه روز در منزل فقط به آب و نان اکتفا کرد. از ایشان پرسیدند: «چرا این قدر کم غذا می‌خوری؟» گفته بود: «می‌خواهم به شما ثابت کنم که می‌توانم زندگی سخت طلبگی را تحمل کنم و خط اجدادم را در پیش بگیرم.»

وقتی برخی از کتابهای سخت و عمیق فلسفی و منطقی ترجمه شده از زبان انگلیسی به عربی را نزد ایشان می‌آوردند؛ ایشان از زودی می‌کرد، وقتی مترجمان با دقت بیشتر به اصل متن برمی‌گشتند، متوجه می‌شدند که سخن شهید درست تر و دقیق تر است. زمانی که دکتر کریم قسیمی از کتاب معرفت انسانی» برتراند راسل را برای شهید ترجمه کرد، شهید صدر در آن اشتباهی پیدا کرد و گفت: «من بعید می‌دانم که این اشتباه از راسل باشد.» مترجم به متن اصلی نگاه کرد و اشتباه خود را در ترجمه یافت. به نظر جناب‌عالی چه جراتی در به شهادت آیت‌الله صدر و خواهر بزرگوارشان نقش اصلی را داشت و چه نتیجه‌ای عایدشان شد؟

رژیم بافرستان مأموران و مزدوران خود نزد آیت‌الله صدر سعی کرد او را از راهی که در پیش گرفته، منحرف کند. فشارهای زیادی به شهید صدر وارد کرد، ولی ایشان ثابت و استوار ایستاد و همچنان از انقلاب اسلامی ایران و حضرت امام (ره) و مردم انقلابی ایران حمایت کرد و هرگز به خواسته‌های رژیم خونخوار صدام گردن نهد. همین امر موجب شد تا نظام بعث تصمیم به قتل شهید صدر و خواهر شریفش بگیرد. رژیم بعث عراق بیم داشت که مبدا شهید بنت‌الهدی پس از برادرش سید محمدباقر مردم را به اعتراض و تظاهرات دعوت کند و رژیم را مفتضح سازد؛ از این رو هر دو را با هم شهید کرد.

رژیم عراق، شهید صدر را زیر فشار قرار داد تا از حمایت خود نسبت به انقلاب اسلامی ایران و رهبری این انقلاب دست بردارد؛ ولی شهید می‌گفت: «دفاع از انقلاب اسلامی واجب است و مرجعیت شیعه جز اقامه و بر پا کردن حکومت اسلامی هدفی ندارد. حال که آیت‌الله خمینی آرزوی من را تحقق بخشیده، دیگر برای من فرقی نمی‌کند، چه زنده بمانم و چه بمیرم، هیچ حرف دیگری ندارم و برای شهادت آماده هستم.»

میزان استقبال از جلسات درس شهید چگونه بود؟ چه کسانی از محضر ایشان استفاده می‌بردند؟

ایشان درس اصول خود را در سال ۱۳۷۸ ق شروع کرد. آن زمان فقط تعدادی از طلاب جوان و همسن ایشان از درس بهره‌مند می‌شدند. پس از آن شماری از طلاب لبنانی به درس ایشان ملحق شدند. این مجمع درسی، کم‌کم بزرگ‌تر و گسترده‌تر شد تا جایی که به اندازه درس آیت‌الله العظمی خوبی جمعیت داشت. اکثر طلاب ایشان، لبنانی و ایرانی بودند و طلاب عراقی کمتر دیده می‌شدند. شهید صدر نسبت به تربیت فرزندان، به خصوص دختران به چه نکاتی توجه می‌کردند؟

ایشان با تأکید می‌فرمود: «دختر گل خوشبوست و رزقش را خدا می‌دهد. اگر دخترها درست تربیت شوند و حق آنها در زمینه آموزش امور دین و دنیا ادا گردد، زمینه‌ساز رشد و حضور فعال، مؤثر و

بعثیه‌ها از جانب ایشان برای حکومت خود سخت نگران شدند و سه بار ایشان را به زندان بردند. هر بار ایشان می‌فرمود، «در راه رفتن احساس خوشی داشتم و امید به ملاقات خدا بسته بودم؛ ولی هنگام بازگشت، مسئولیت سنگینی را روی شانه‌های خود احساس می‌کردم.»

ایشان در سالروز شهادت امام موسی جعفر (ع) در خانه روضه خوانی داشت. یک بار یکی از مداحان شعری را در مدح شهید صدر سرود. شهید از او خواست تا ادامه ندهد. او اصرار کرد، ولی شهید صدر قسمش داد که از خواندن منصرف شود و ذکر اهل بیت (ع) را دنبال کند. هر کس برای سلام دادن یا سؤال پرسیدن به شهید نزدیک می‌شد؛ وی با روی گشاده به حرف‌هایش گوش می‌سپرد و فرقی نمی‌کرد که آن شخص کوچک است یا بزرگ، کاسب است یا طلبه. برای نسل جدید و جوانان باسواد اهمیت فراوانی قائل بود و احادیث دینی و اجتماعی را برای آنها بازگو می‌کرد. طلبه‌ای نقل می‌کند که زمانی جوانی با تعدادی از دوستانش برای درس خواندن به حرم حضرت امیرالمؤمنین (ع) مشرف می‌شود. یک‌بار که سید شهید را در حال ورود به حرم به قصد اقامه نماز صبح می‌بیند، نزدیک می‌رود و او را می‌گرداند تا سئوالی را مطرح کند. شهید با خوشرویی عذرخواهی می‌کند و می‌گوید: «وقت نماز دیر می‌شود نمی‌توانم با شما بمانم و به سئوال‌هایتان جواب بدهم.» روز بعد، شهید ساعتی زودتر به حرم مشرف می‌شوند و با دیدن جوانان به آنها می‌گوید: «امروز زود آمدم تا سئوال‌هایتان را بشنوم و جواب بدهم.» سپس جوانان زیراندازی پهن می‌کنند و سید برای پاسخگویی در کنارشان می‌نشیند.

یکی از طلبه‌ها نقل می‌کند که وقتی ۱۱ سالش بود، کتاب مختصری را درباره آموزش نماز در ده صفحه نوشت و با خود فکر کرد بهترین فردی که می‌تواند کتابش را تصحیح کند، سید صدر است. به همین منظور نزد سید که در مسجد طوسی مشغول تدریس خارج بود، می‌رود. سید با روی باز از او استقبال می‌کند. کتاب را می‌گیرد و پس از چند روز تصحیح شده آن را به همراه حاشیه‌هایی که برایش نوشته بود، به او برمی‌گرداند و می‌گوید: «اگر بدتر کتاب را برایت چاپ نکرد، آن را بیار تا با هزینه خودم برایت چاپ کنم.» رفتار ایشان با شاگردان همچون پدری پر عطوفت بود. به گواهی خودش با تمام وجود و احساسش با آنان مهربانی می‌کرد. در آخر نوشته‌هایش با شاگردان خود از عنوان «پدران» استفاده می‌کرد و همواره می‌گفت: «دوست دارم فرزندانم از پدرشان و کارهایی که این پدر به خاطر آنها انجام داده، راضی باشند.»

از شهیده عالی‌مقام، بنت الهدی صدر براینجا بگویند. بنت‌الهدی، اسم مستعار ایشان است. وی آن‌همه‌نام داشت. خواندن و نوشتن را بدون آنکه وارد مدرسه رسمی شود، فرا گرفت. دروس نحو، منطق، فقه و بقیه معارف اسلامی را نزد برادرش سید محمدباقر در منزل خواند. ایشان در کودکی در دامان مادری مهربان و دلسوز و باصالت و صابر و بردارانی فاضل و عالم پرورش یافت و دروس ابتدایی را در منزل به اتمام رساند. بیشتر اوقات کتابهای دینی ادبی تاریخی را مطالعه می‌کرد. در ۱۲ سالگی در روزنامه دوازده صفحه‌ای به نام مجتمع، آداب و رسوم و نوع لباس و فرهنگهای مختلف و انواع عبادت اقوام را شرح می‌داد و چاپ می‌کرد. پس از مدتی شروع به تدریس کتابهای علمی و حوزوی کرد و در سالهای آخر عمر خود در منزل، کتاب «شراعی الاسلام»، علامه حلی را تدریس می‌کرد. مسئولیت مدارس دینی الزهراء (س) در کاظمین و نجف به عهده او بود؛ زبانی گرم و شیرین و جذاب داشت و خوشقلب و مهربان و متواضع بود. سالها با هم در یک منزل زندگی کردیم و من عملی خلاف عدالت از ایشان ندیدم. همیشه صدمه دین و اصلاح جامعه را داشت و به هر نحو که می‌توانست، در ترویج اسلام و آشنا ساختن نسل جوان، خصوصاً دوشیزکان با اسلام همت می‌کرد و می‌گفت: «اسلام غریب است و دلسوز کم دارد.»

با همه وجود خود در راه این هدف پیش می‌رفت تا به درجه شهادت رسید. پس از آنکه صدام لعنت‌الله علیه، بنت‌الهدی را به شهادت

سودمند در جامعه خواهند بود.» از این رو به دختران خود توجه فراوان داشت و چنان با لطافت و عطوفت با آنها رفتار و به احساساتشان توجه می‌کرد که در عالم کودکی هر یک تصور می‌کردند که پدر، او را بیش از سایرین دوست دارد. ایشان هرگز دخترها را مجبور به انجام کاری نمی‌کرد و با تقاضای آنها سخن می‌گفت.

به هر یک از دختران خود روزانه یک درهم می‌داد. در فصل موز که در مدرسه نیز به فروش می‌رفت و یک عدد موز را به قیمت ۶۰ قران می‌فروختند (هر درهم ۵۰ قران بود)؛ دخترها از پدر درخواست می‌کردند که ۱۰ قران بیشتر بدهد تا موز بخرند. ایشان می‌گفت: «من حرفی ندارم به شما ۱۰ قران بیشتر بدهم، ولی به من بگویید آیا همه دخترهای مدرسه موز می‌خرند؟» وقتی پاسخ منفی دخترها را می‌شنید، می‌فرمود: «پس بهتر است شما هم مثل دخترهای معمولی از اکثریت باشید، نه از اقلیت.» یک روز پس از میهمانی در منزل، سید به همسرش می‌رفت و دخترها وارد آشپزخانه شد و گفت: «امروز مادرت بسیار خسته شد، بهتر است من و تو در شستن ظرفها به او کمک کنیم.»

همیشه این حدیث شریف امام جعفر صادق (ع) بر زبانش بود: «ولایتی لعنی بن ابی طالب خیر من بنوتی؛ پیروی من از علی بن ابیطالب بر تو مهم‌تر از فرزندی من نسبت به آن حضرت است.» و نیز از پیامبر اکرم (ص) این حدیث را پیوسته تکرار می‌کرد: «لا فضل لعربی علی عجمی الا بالتقوی؛ نژادی بر نژاد دیگر برتری ندارد جز به تقوا.»

ایشان با همه مقام و منزلت و به عنوان مرجع تقلید به کسی اجازه نمی‌داد تا او را مدح و ستایش کند. همواره به همه و به دختران خود گوشه‌ز می‌کرد؛ از اضافه کردن القاب و عناوین پرهیزند و می‌فرمود: «فقط بنویسید، سید محمدباقر صدر، بدون هیچ اضافه‌ای.» دنیا را مثل گذر می‌دید و این از محورهای مهم اندیشه ایشان بود. در فرمایشات و سفارشات به دختران، انسان را مسافر و رهگذر عنوان می‌کرد و از آنها می‌خواست تا به دنیا دل نبندند و هر چه سبک‌تر، خود را برای انتقال به نشئه آخرت آماده سازند، زیرا: «بینجا المخفقون؛ سبکباران نجات می‌یابند.» به تعبیر شهید، این دنیا و مایه‌تعلقش همه مربوط به بدن انسان می‌شود و چون بدن انسان فانی است، پس این امور هم با آن فانی می‌شود و همراه روح به آن دنیا منتقل نمی‌گردد، بلکه آنچه می‌ماند و انسان را تا سراسر آخرت همراهی می‌کند، متعلقات روح است. پس باید سعی کنیم ذخیره‌های معنوی و روحی را بالا ببریم.

وقتی دخترها به سن تکلیف می‌رسیدند، وضو می‌گرفت و پیش روی آنها نماز می‌خواند و با احترام و با اقتدا به روش مولایش حسین (ع)، اشتباهاتشان را تصحیح و آنها را به تلاوت قرآن و خواندن ادعیه و زیارت تشویق می‌کرد. به نماز اول وقت توجه خاصی داشت و بر نماز صبح تأکید ویژه می‌کرد و می‌فرمود: «در صورتی که فردی تأدیر وقت بیدار بماند و بداند که قادر به برخاستن برای نماز صبح نیست، جایز نیست بخوابد.» از مقررات خانه این بود که هر یک از دختران که برای اول سال روز می‌گرفت، آزاد بود تا غذای افطار را تعیین کند (البته غذایی معقول) و در پایان ماه به مناسبت اتمام اولین ماه روزه داری، به او هدیه‌ای (یا قیمتی معقول) می‌داد. فوق‌العاده با محبت و مهربان بود. بچه‌ها هم کاملاً مطیع پدر بودند و احترام فوق‌العاده‌ای به ایشان می‌گذاشتند.

برخورد ایشان با عامه مردم چگونه بود و چه رابطه‌ای با آنها داشتند؟ شخصی بود متواضع، گرم، لطیف، گویا و پذیرای مزاح و لطیفه‌های جالب و معقول همراه با منانیت و وقار. با همه کس و حتی با ناآشنایانش در نخستین برخورد به گونه‌ای رفتار و ابراز انس و الفت می‌کرد که گویی مذهب‌تاست با او سابقه آشنایی دارد. این نکته اخلاقی خیلی ارزشمند است و اثر مثبت و مفید آن در روحیه طرف مقابل محسوس بود و به یاد می‌ماند و از هر درس و بحث زبانی مؤثرتر است. در ملاقاتها گرم و خوشرو بود و از احوال همه نزدیکان او جویا می‌شد، اگر مریض می‌شد؛ از او عیادت و اگر محتاج بود؛ مساعدت می‌کرد. کمکها را شهباه به خانواده‌های محترم و مستضعف می‌رساند تا کسی از این موضوع مطلع نشود. همیشه می‌فرمود: «اگر کسی از من انتقاد و بدگویی کرد، شما آن موضوع را برای من بازگو نکنید و حمل بر صحت کنید.» کسی را بر دیگری ترجیح نمی‌داد و همه اقوام را دوست داشت و احترام می‌کرد. یکی از روزهای دهه شصت، ایشان به مجلس عزت‌یافت رفت. اتفاقاً پر بودند. ایشان وارد اتاق نشد و در حیاط نشست. صاحبخانه اصرار کرد که «بفرمایید داخل اتاق.» ولی شهید گفت: «فرقی نمی‌کند. همه جای مجلس امام حسین (ع) تبرک است.»

رساند، بعضی به او گفته بودند: «چرا خواهر را به قتل رساندی؟» او در جواب گفته بود: «من قضیه حسین را تکرار نمی‌کنم. زینب بعد از برادرش، یزید و آل امیه را مفتضح کرد.»

بانوی شهید، بنت‌الهدی صدر، با زهدی دینی فراوانی داشت و سعی می‌کرد از طریق ارشاد و هدایت دختران جوان، برچم اسلام را همواره برافراشته نگاه دارد. با نوشتن کتابهایی به روش معاصر و مطابق با مذاق روز جوانان، اولین زن شیعه‌ای بود که دست به این شیوه مبارزه زد. زمانهای ایشان عمدتاً الهام گرفته از واقعیت‌های عینی جامعه آن روز بودند که با مهارت و قلمی شیوا، ادبی و شوق‌انگیز، تشنگان ادب و هنر و دین را به سوی خود جلب می‌کردند. ایشان در این آثار با راهنماییهای آمیخته به نکات عقیدتی به آگاهی بخشی و اطلاع‌رسانی به دختران و پسران جوان خواننده می‌پرداخت و با آشکار کردن جنبه‌های ناپیدای زندگی به آنها از نیات پلید حاکم که خواستار نابودی دین و علم و قلب جوانان بودند، بزرده برمی‌داشت. نظام بعث، این کتابها را ممنوع کرده بود؛ اما تقاضای زیادی برای مطالعه آنها وجود داشت و مردم آنها تهیه می‌کردند و می‌خواندند. اگر خانه‌ای مورد بازرسی و باهجوم مزدوران رژیم قرار داشت، مجموعه راه‌های کتابهای شهید صدر در خاک باغچه پنهان می‌کرد. مجموعه داستانهای ایشان به نام «القصص الکامله» چاپ شده‌اند. داستانها معمولاً حاوی آیات و روایات و احادیث اهل بیت (ع) هستند و به شکلی منسجم و همگون در داستان گنجانده شده‌اند و با نگاهی جالب و مفید نسبت به دین و دنیا پایان می‌یابند. یکی دیگر از آثار ایشان کتاب خاطرات حج است. این کتاب شامل شرح سفر بنت‌الهدی از لحظه ورود به

فروگاه بغداد به منظور پرواز به مکه تا لحظه بازگشت است. در زمینه ادبیات و شعر نیز ایشان در کتاب خاطرات حج قصیده‌ای را آورده است. قصیده دیگری نیز در مورد نماز دارد که در کتاب آموزش نماز بر اساس فتاوی شهید آیت‌الله صدر نوشته شده است.

در نتیجه راهنماییها و ارشادات ایشان، زنان و دختران زیادی حجاب اختیار کردند. چه بسا برخی از آنها دست از زندگی پر زور و زیور خود شستند و دیندار و باور نمازگزاران و مرشدان ناگهان شدند. تعدادی از آنها حتی در رکابش بودند، پیش از شهادت وی و تعدادی دیگر

بعد از شهادت او، جام شهادت نوشیدند. علویه بنت‌الهدی و برادرش شهید صدر در ماه محرم در منزل خود که نزدیک مشهد مشرف حضرت امیر (ع) قرار داشت، مجلس عزای حسینی برپا می‌کردند. همچنین در شبهای قدر با حضور زنان دیگر در منزل خود مراسم احیا و سخنرانی داشتند که به دلیل آزار و اذیت سازمان اطلاعات بعث مخفیانه برگزار و در نهایت، از حاضران با غذای خانگی به عنوان سحری پذیرایی می‌شد. ایشان از مادر پیر خود نیز مراقبت می‌کرد. ارتباط وی با برادرش سید شهید علاوه بر ارتباط خواهر و برادری ارتباط دوستی و بیش از آن ارتباط شاگرد و استاد بود؛ به همین علت علویه شهید، ریز و درشت موضوعات دینی، سیاسی و اجتماعی را که به ذهنش می‌رسید، با برادر در میان می‌گذاشت. افراد زیادی برای خواستگاری از ایشان می‌آمدند، اما وی بیشتر به فکر این بود که فعلاً دین به او نیاز دارد و به خاطر جو آن زمان حاضر نبود خود را در چهارچوب تنگ زندگی محدود کند. می‌گفت: «ترکیب این دو راه سخت است.» بدین ترتیب همچنان در خدمت دین حنیف اسلام باقی ماند و در مسیر برادرش قدم نهاد تا خدای خود، املاقت کرد تا نکات دیگری که مورد توجه ایشان قرار داشت، برگزار جشن تکلیف برای دختران تازه مکلف بود. وی دختران جوان را متوجه مسئولیت جدیدی که بر دوشان قرار می‌گرفت، می‌کرد و همه تلاش او صرف این معنای می‌شد که آنها را تشویق کند تا با قدرت تمام در برابر وسوسه‌های شیطنی بایستند و تواناییهای دینی و فطری خود را شکوفا سازند.

